


حجت‌الاسلام‌والمسلمین عجمی، استاد فقه تربیتی، در گفت‌وگو با شهرآرا مطرح کرد

# صحیفه سجادیه، راه اصلاح سبک زندگی

**آمنه مستقیمی| نمی‌شود از امام‌سجاد(ع) و آنچه برای هدایت امت انجام داده‌اند، سخن گفت و از میراث گران‌بهای ایشان یعنی «صحیفه‌سجادیه» چشم پوشید؛ چون در آن خفقان شدید و اوضاع سخت پس از واقعه عاشورا، این کتاب و دعاهایش بود که برای حضرت زین‌العابدین(ع)، فرصت راهبری شیعیان و نشان دادن نقشه راه را فراهم کرد. در سالروز شهادت آن حضرت در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام‌والمسلمین هادی عجمی، استاد سطوح عالی حوزه علمیه، پژوهشگر و استاد فقه تربیتی و نویسنده مقالاتی همچون «آثار تربیتی گرفتاری‌های زندگی از نگاه امام‌سجاد(ع) (با تأکید بر دعاهای صحیفه‌سجادیه)»، برخی ابعاد این گنجینه عظیم را بررسی کرده‌ایم که در ادامه می‌آید.**

**● صحیفه‌سجادیه درمیان سبک‌های مرسوم و متداول زندگی، می‌کوشد چه سبکی از زندگی را به مخاطب خود عرضه کند؟**

صحیفه سجادیه تنها کتابی است که یک امام معصوم، املا کرده‌اند و امام دیگری آن را نوشته‌اند و در اختیار ما قرار گرفته است. دیگر کتاب‌ها همچون نهج‌البلاغه با سلیقه و انتخاب علما، جمع‌آوری شده است. اینکه محتوایی را امام معصوم خود جمع‌بندی کرده باشند، به‌عنوان بسته تربیتی می‌تواند برای ما کاربردی باشد؛ چون وظیفه امام، هدایت و تربیت است. لذا اگر کتاب و محتوایی را امام تولید کند، ابتدا و انتها دارد و در این بسته محتوایی، همه چیز دیده شده است و تفاوت دارد با کتابی که غیرمعصوم از سخنان معصوم جمع‌آوری کرده باشد، از این رو پس از قرآن کریم، صحیفه‌سجادیه میراثی گران‌بها نزد شیعه و عموم مسلمانان است. با این ویژگی و نقش هدایتگری امام، در این کتاب بسته جامع هدایت و تربیت ارائه شده است که براساس اینکه در این بسته چه نکاتی آمده و چه نکاتی نیامده است، می‌توانیم مکتب تربیتی را استخراج کنیم که در پژوهش‌های تربیتی و روان‌شناختی، می‌تواند منبعی مهم برای کشف مکتب تربیت اسلامی و سبک زندگی باشد. صحیفه‌سجادیه در کل یک سبک زندگی توحیدی را به مردم معرفی می‌کند؛ البته همه اهل بیت(ع) چنین آموزه‌ای دارند اما صحیفه به‌دلیل آنکه از ابتدا تا انتها توسط امام‌سجاد(ع) انشا شده است، با آن آموزه‌ها فرق می‌کند. در این کتاب، توحید موج می‌زند. از همان آغاز تا میانه و سپس انتها، سبک زندگی توحیدی بر آن غلبه دارد. در صحیفه‌سجادیه اصلاح نگاه به زندگی دنبال می‌شود؛ چون اصلاح این نگاه، اصلاح سبک زندگی را هم درپی دارد. امروز مشاوران روان‌شناسی در همه دنیا اذعان دارند که اگر نوع نگاه به مشکلات تغییر کند، به‌مرور مشکلات اعم از اضطراب و... حل می‌شود. صحیفه‌سجادیه، کتاب تغییر نگرش ما به سبک زندگی است.

**● آیا صحیفه‌سجادیه صرفا زبان دعا و بیان حوائج و خواسته‌هاست یا در زبان دعا، حقیقتی دیگر را نیز بازگو می‌کند؟ این حقیقت چیست؟**

قالب ارائه مهم نیست، اصل با محتواست. قرآن کریم برخی آموزه‌ها را درقالب قصه و داستان بیان کرده است و تأکید می‌کند که این‌ها برای تفکر و تأمل است. امام‌سجاد(ع) از قالب دعا بهره گرفته‌اند؛ چنان‌که انبیای الهی نیز چنین استفاده‌ای از دعا کرده‌اند؛ همچون داوود(ع) در زبور. دعا قالب گفت‌وگو با خداست که مفاهیمی را در خود نهفته دارد؛ برای مثال امام در دعایی که برای هنگام بیماری انشا کرده‌اند، به خدا می‌گویند: «نمی‌دانم تو را برای این بیماری، شکر کنم یا برای زمان‌هایی که سالم بوده‌ام؟» سپس خوبی‌های ایام بیماری را می‌گویند و این دید را درباره بیماری تغییر می‌دهند. در درمان، روحیه، اصلی مهم است؛ برای مثال در دوره کرونا مردم به این نتیجه رسیدند که اصلی‌ترین نکته در درمان، روحیه بیمار است؛ چنان‌که برخی بیماران به‌دلیل وضعیت بد روحی فوت کردند.

**● رقیب امروزی سبکی از زندگی که صحیفه‌سجادیه ارائه می‌کند، چه اندیشه و مکتبی است و غلبه آن چه اثر و عواقبی دارد؟**

امروزه در گفتمان غرب، سبک زندگی انسان محور یا اومانیستی تبلیغ می‌شود که خروجی این سبک از زندگی، اتفاقا فراموش کردن خود است. خدای متعال پاسخ این مسئله را در آیه ۱۹ سوره مبارک حشر می‌دهد و می‌فرماید: «نَسُوا... فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»؛ یعنی انسان وقتی خدا را فراموش کند، خدا کاری می‌کند که خود را هم فراموش کند؛ چنان‌که انسان امروز، خوبی و بدی خود را نمی‌داند؛ درحالی که صحیفه‌سجادیه، خدا و توحید را یادآوری می‌کند و می‌کوشد آن را بر سبک زندگی حاکم کند. در صحیفه، موضوعات متنوع اعم از دعا در حق پیامبر(ص) و یارانشان تا دعا برای فرزندان، والدین، سربازان، دعای هنگام قرض، بیماری و بروز مشکلات و... وجود دارد؛ یعنی همه حالات انسان را متصور شده و برای آن‌ها دعایی بیان کرده است و در آن حالت درپی تربیت انسان است، حتی در وضعیت بروز بیماری و کوشش برای اصلاح نگرش انسان.

**● در حوزه تربیت و میان‌برهای آن، صحیفه‌سجادیه چه راهی را پیش پای ما می‌گذارد؟**

تربیت در صحیفه‌سجادیه در دو بخش، بررسی‌شدنی است؛ یکی تغییر نگاه به مسائل و دوم پیشنهاد راهکار؛ برای مثال امروز در برخی کشورها والدین حق تنبیه فرزند خود را ندارند.

اگرچه این قانون درظاهر برای حمایت از بچه‌هاست، در باطن به روابط فرزندان و والدین آسیب می‌زند. ما نمی‌گوییم که والدین به فرزندانشان ظلم کنند اما این روش نیز جواب نداده است. امام‌سجاد(ع) در صحیفه‌سجادیه از خدا می‌خواهند که ابهت پدر و مادر را در دلشان جای دهد. اسلام، ابهت پدر و مادر را اصل می‌داند.

در ادامه همین دعا، حضرت از خدا افزایش عشق و علاقه به پدر و مادر را طلب می‌کنند و راهکار می‌دهند که هنگام خدمت به پدر و مادر باید احساس لذت داشته باشیم، در عین اینکه ابهت آن‌ها هم در دل ما باشد. باید ببینیم در دروس و آموزش‌ها اصل بر ابهت پدر و مادر است یا محبت آن‌ها که هریک تأثیر خود را برای تربیت دارد. صحیفه‌سجادیه به هر دوی این ابعاد توجه می‌کند.

**● در مهندسی فکری صحیفه‌سجادیه، گرفتاری‌ها و بلاهایی که انسان به آن‌ها مبتلا می‌شود، چه آثار تربیتی دارد؟**

صحیفه‌سجادیه گرفتاری‌ها و بلاها را از روش‌های تربیتی می‌داند. ما دو نوع روش تربیتی داریم؛ یک نوع که انسان جایز به انجام آن‌هاست و یک نوع که خاص خداست؛ برای مثال می‌توان فرزند را امتحان کرد اما ابتلا به گرفتاری‌ها و بلاها که از روش‌های الهی است، در دایره اختیار والدین نیست. اتفاقا در دعاهای صحیفه تصریح شده است که بلاها برای رشد انسان است؛ یعنی امکان ندارد انسان بدون بلا رشد کند؛ برای مثال امام‌حسین(ع) با مصائب و بلایایی که در کربلا دیدند، مقامی ویژه حتی در بین ائمه(ع) یافته‌اند؛ یعنی این ابتلا اثری ویژه داشته است. بسیاری از استعدادهای دنیایی انسان در مصائب، شکوفا شده است؛ تاجایی که بسیاری از پیشرفت‌ها و اختراعات به‌علت گرفتاری‌های بشر بوده است و بر اثر شیوع برخی بیماری‌ها، واکسن‌ها و داروها کشف و اختراع شده‌اند، لذا سختی‌های دنیا بخشی از فرایند رشد استعدادها را تأمین می‌کند. نوع نگاه صحیفه‌سجادیه به بلایا این‌چنین است. اگر این نگاه تبیین شود، بسیاری از ناآرامی‌ها و اضطراب‌ها و سرگشتگی‌های انسان در مواجهه با مشکلات، برطرف می‌شود.

**● عرفانی که صحیفه عرضه می‌کند، با عرفان‌های رایج و بشری چه تفاوت‌هایی دارد؟**

عرفان‌های متعدد و متکثری وجود دارد مثل عرفان هندی که در کشوری مثل آمریکا فراوان و رایج است. در این عرفان‌ها، آرامش کلیدواژه است و در قالب مدیتیشن و در برخی مواقع نیز از طریق تمرکز و برخی اذکار و اعمال، مطرح می‌شود که گاه آرامش نسبی را فراهم می‌کنند اما وقتی درجه بالاتر از عرفان عرضه می‌شود، آرامش هم حداکثری می‌شود. صحیفه‌سجادیه در پی آرامش پایدار است نه آرامشی مقطعی و زودگذر؛ برخی اعمال و مکاتب، آرامش زودگذر را عرضه می‌کنند اما وقتی انسان با خدا مرتبط می‌شود، به منبع لایزال آرامش می‌رسد. این آرامش، رهاورد تغییر نگاه به مسائل، رعایت راهکارهای دینی و مهم‌تر از همه اتصال به منبع وحیانی است.



**حجت‌الاسلام‌والمسلمین عجمی: می‌توانیم از صحیفه‌سجادیه مکتب تربیتی را استخراج کنیم که در پژوهش‌های تربیتی و روان‌شناختی، می‌تواند منبعی مهم برای کشف مکتب تربیت اسلامی و سبک زندگی باشد.**

لذا در جوامع اسلامی، معضلاتی مثل خودکشی آمار بسیار ناچیزتری در مقایسه با کشورهای به‌اصطلاح پیشرفته مادی و اقتصادی دارد؛ خودکشی زمانی رخ می‌دهد که انسان در اوج ناامیدی قرار می‌گیرد اما می‌بینیم که یک مسلمان در اوج مشکلات و مصائب، بازهم امیدوار است. مسلمان هرگز به بن‌بست نمی‌رسد و می‌داند که این مصائب و مشکلات برای دوره کوتاه دنیاست و با توسل و توکل، حل‌شدنی است. این نگاه صحیفه‌سجادیه با نگاه دیگر مکاتب، بسیار متفاوت است.

**● رهاورد این جنس از عرفان و تفکر عرفانی برای انسان چیست و سبک زندگی او را دستخوش چه تغییرات مثبتی می‌کند؟**

با این نگاه، انسان هرگز به بن‌بست و ایستگاه خودکشی نمی‌رسد؛ چون بخشی از رشد ما در حل نشدن مشکلات است. این نگاهی واقع‌بینانه است در مقابل سوسیالیسم عرفانی که صرفا به جنبه‌های زیبایی ظاهری زندگی بشری توجه می‌کند یا نگاه اشتباه عرفان مسیحی که بعد ظاهری زندگی را مدنظر قرار می‌دهد تا ابعاد واقعی آن را.

برای مثال مدتی است در فضای روان‌شناسی در برابر موضوع حجاب، موضع‌گیری و بر آن تأکید می‌شود. افراد باید آنچه هستند، در اجتماع عرضه کنند و این نکته به تأیید برخی روان‌شناسان هم رسیده است. اگر همین را به صحیفه عرضه کنیم، درمی‌یابیم با نگاه اومانیستی، آزادی اصل می‌شود، درحالی که قرآن کریم، عبودیت و توحید را مقدم بر آزادی می‌داند. در نگاه توحیدی صحیفه‌سجادیه، انسان قرار است آنچه مورد رضایت خداست، بروز دهد. در این عرفان، رفتارهای بیرونی به‌مرور بر درون ما اثر می‌گذارد و رشدمان را رقم می‌زند؛ چنان‌که امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند: «تظاهر به حلم، شما را حلیم می‌کند». صحیفه‌سجادیه نیز می‌کوشد با اصلاح رفتار بیرونی، درون انسان را اصلاح کند.

روایت
شاهد

همه مردان را کشتند جز یک نفر.
در کاروان اسرا فقط یک مرد بود.
مردی که به خواست خدا در روز عاشورا بیمار بود تا رذل صفتان تاریخ، او را نکشند و بعد از حسین(ع)، امت بی‌امام نماند.
اما علی‌بن‌حسین(ع) شاهد بود.
شاهد عاشورا و همه ظلمی که یزدیان به نوه رسول خدا(ص) کردند.
شاهد اسارت اهل‌بیت حسین(ع). «چون ما را بر جهاز شتر، سوار و به جانب کوفه روانه کردند، کشتگان را بر زمین افکنده دیدم و به خاک ناسپرده و بر من گران بود و از آنچه می‌دیدم، سخت آشفته بودم، چنان که نزدیک بود جان از تنم بیرون رود».
شاهد بود و پناه عمه‌اش زینب(س). شاهدی که دشمن آرزو داشت که نباشد. در میان اسرا به او بیشتر از بقیه سخت می‌گرفتند؛ آن‌قدر که بر شتری برهنه سوارش کرده بودند، دست‌های آن حضرت را بر گردن وی بسته و بر تن او زنجیر نهاده و هر دو پای او را به شکم شتر بسته بودند. به کوفه که رسیدند، آن‌چنان با مردم سخن گفت که همه به گریه افتادند و به یکدیگر می‌گفتند: «هلاک شدید و نفهمیدید!» و وقتی به شام رسیدند، یزید را طوری خشمگین کرد که دستور کشتن علی‌بن‌حسین(ع) را داد.
یزید از امام می‌ترسید؛ می‌ترسید که بیش از این رسوایش کند.
در کاخ، علی‌بن‌حسین(ع) خواست که خطبه بخواند اما یزید موافقت نکرد و مشاوران و نزدیکانش تعجب کردند که چرا از حرف‌های او می‌ترسد. یزید گفت: «شما از امر این خانواده در چه گمانید؟ آن‌ها علم و فصاحت را به ارث دارند. از آن ترسم که خطبه او فتنه انگیزد و وبال آن به ما رسد». و وقتی خطبه خواند، بعضی‌ها پراکنده شدند و نماز را پشت یزید نخواندند: «من پسر پاره تن پیامبر هستم. من پسر کسی هستم که او را مظلومانه در خون کشیدند. سرش را از قفا بریدند. تشنه جان داد و تنش بر خاک کربلا رها ماند. عمامه و ردایش را ربودند، درحالی که فرشتگان آسمان می‌گریستند و پرندگان آسمان، سیلاب اشک از دیده گشودند. من پسر کسی هستم که سر او را بر نیزه زدند و خانواده او را از عراق به شام به اسیری بردند».
این سخنرانی‌ها باعث شد یزید مستأصل شود و اهل‌بیت پیامبر(ص) را از شام به عراق و از عراق به مدینه بفرستد.
امام‌سجاد(ع) چهل سال برای پدرش حسین(ع) گریه کرد.
و همواره می‌گفت: «پسر پیغمبر را گرسنه کشتند. پسر پیغمبر را تشنه کشتند».

شریعه
نفرین زرعه

«قدسیه پایینی»، نویسنده رمان «سنگ»، عشق ابن‌ابان را روایت می‌کند. این کتاب را انتشارات «اسم» چاپ و منتشر کرده است. زرعه‌بن‌ابان در عاشورا در لشکر عمربن‌سعد بود. زرعه دچار کابوس است. «دورتادورش آبی سیاه موج می‌زد. تخته‌پاره‌ای به چشمش خورد. قدم برداشت به‌سمتش. ماسه‌ها از زیر پایش گریختند. در آب معلق شد. تخته‌پاره پشت‌سرش بود. دوید به‌سمتش. آب موج خورد. ماسه‌ها زیر پایش را خالی کردند و او بی‌هیچ چیزی زیر پایش، برای ایستادن یا دست انداختن، مثل حلقه‌ای به خود می‌پیچید. ماسه‌ها مثل ستاره‌هایی کدر و محو در سیاهی آب شناور شدند. تشنه بود. دهان باز کرد تا آب بنوشد، اما ماسه‌ها تا انتهای حلقش را سنگ‌فرش کردند. آبی را که خورده بود، بالا آورد؛ سیاه‌تر از آبی که دورش پیچیده بود». و دچار یک نفرین... «به من گفتند شما می‌توانید درمانم کنید. -دردت چیست؟ -تشنه‌ام. همیشه تشنه‌ام، آن‌قدر که... مکثی کرد. بعد به‌زحمت ادامه داد: آن‌قدر که دارد جان از تنم بیرون می‌کشد. پیرمرد نبضش را میان دو انگشتش گرفت. چندلحظه‌ای تنها صدای وزوز مگسی که پیدا نبود، شنیده می‌شد. لب‌های پیرمرد فشرده شد و نگاه به چهره تیره زرعه دوخت. -چه کرده‌ای؟ -هیچ. چه کرده‌ام به‌جز زندگی؟ -حرارتی که در جگر است، خشکیدگی رگ‌ها و التهابی که در مغز است، از آن یک زندگی عادی نیست. نشانه‌هایی است از یک نفرین که گردهم آمده‌اند».
کابوس خون حسین و نفرین حسین(ع)... او بغض علی(ع) و پسرانش را همیشه در دل داشت.
«زرعه رو کرد به آسمان تیره‌ای که به‌آرامی پایین می‌آمد و گفت: انگار دنیا با حسین قسمت شده بود. دنیای پس از حسین، می‌سوخت برای دنیای با حسین و من از کسانی بودم که شمشیر به ماه آسمان کشیدم و دنیا را به دو نیم کردم. من حسین را کشتم. بعد تیری که به‌صورتش پرتاب کردم، در همه نیزه‌هایی که به‌پهلویش پرتاب شد، در همه شمشیرهایی که بر فرقش فرود آمد و در همه سنگ‌هایی که به پیشانی‌اش خورد، شریک بودم. مدت‌ها بود تشنه چنین روزی بودم. مدت‌ها بود». و همین نفرت، کار دستش داد. عطش داشت. مدام عطش داشت. و حالا عاشق شده بود؛ عاشق رقاصه‌ای.
زرعه می‌خواهد عشقش را به معشوقه‌اش ثابت کند و قول داد تندیسی سنگی از «شاکیه» بسازد و با این سنگ، دل او را نرم کند. پس دنبال سنگی می‌رود. سنگی خاص که در قصر بود و او به کمک کسی می‌رود که آن را بدزدد.»
همراه روایت که می‌شوی، گاهی اشک می‌شود که انگار کسی برایت روضه خوانده است:
«صدای عباس در شریعه پیچید. -انا ابن‌بطال العرب! -فرحی محزون در صورت حسین پیدا شد. رو به‌سوی صدای عباس کرد و صدا زد: «انا ابن‌هاشمی النسب!» راه باز می‌کرد به‌سوی صدای عباس. دوباره صدایش را شنید. -انا ابن‌علی المرتضی! شمشیر در دستان حسین(ع)، پیوسته و بی‌وقفه می‌تاخت. -انا ابن‌فاطمه الزهرا! صدا در گلوی زرعه خفه شده بود، از بس فریاد زده بود: «راهش را ببندید؛ نگذارید دو برادر به هم برسند که نجات نخواهید یافت». سربازها از چپ و راست هجوم آوردند. حسین(ع) همه را بر زمین می‌ریخت و به‌سمت عباس می‌رفت. اما دیگر صدایی از عباس نمی‌شنید. هرچه که صدا می‌زد. -انا ابن‌محمد المصطفی! شمشیر می‌زد و پیش می‌رفت. -انا ابن‌خدیجه الکبری! دیگر صدایی از عباس نمی‌شنید».



صحیفه
پینه خدمت و پینه عبادت

روزی عده‌ای به گمان آنکه شیعه امام چهارم هستند، خدمت حضرت رسیدند، اما امام‌سجاد(ع) آن‌ها را مورد عتاب و خطاب قرار دادند که اگر پیرو من هستید: «... اَین السّمه فی الوجوه؟ اَین اَثر العباده، اَین سیماء السّجود، انّما شیعتنا یُعرفون بعبادتهم و شَعثِهم، قد قَرحت منهم الاناف ودثرت الجباه والمساجد؛ کجاست نشانه‌ها در چهره‌ها؟ کجاست اثر عبادت و بندگی؟ کجاست نشانه سجود؟ شیعیان ما به دگرگونی حالشان در هنگام عبادت، شناخته می‌شوند، بینی‌های ایشان از شدت سجده مجروح شده، چهره‌ها و سجده‌گاه‌هایشان، دگرگون شده است». عبدالعزیز به نقل از پدرش ابوحازم می‌گوید: «من هیچ فرد هاشمی را به مرتبت و فضل علی‌بن‌الحسین(ع) ندیدم. او در هر شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌گزارد، به‌طوری که پیشانی‌اش بر اثر سجده‌های زیاد همچون سینه شتر شده بود». امام محمدباقر(ع) می‌فرمایند: «پدرم در مواضع سجده‌اش، آثاری برآمده داشت که هرسال دو نوبت آن‌ها را می‌بریدو در هر نوبت، پنج پینه را؛ به این دلیل بود که او را ذوالثفنات می‌گفتند». سجده در معارف دینی و روش اهل‌بیت ما اهمیت بسیاری دارد که اوج تواضع در برابر خداوند و حالتی است که در آن، گناهان انسان مثل برگ‌های پاییزی می‌ریزد. در احادیث بسیاری، رسیدن به شفاعت اهل‌بیت(ع) به اهل نماز بودن و به‌خصوص اهل سجده بودن، منوط شده است، اما تمام این عبادت بدون انجام وظایفی که هر فرد در برابر دیگران دارد، پذیرفته نیست. موضوعی که درباره امام‌سجاد(ع) وجود داشت، این است که حضرت فقط پینه عبادت نداشتند، بلکه پینه خدمت هم داشتند و این دو باهم درسی است که باید از این امام بزرگوار بگیریم. نقل است که در ایام زندگانی حضرت امام زین‌العابدین(ع)، چهار گروه در مدینه ساکن بودند؛ شیعه، سنی، مسیحی و یهودی و درمیان آن‌ها فقرای بسیاری بودند. پس از شهادت امام‌سجاد(ع)، روزی که حضرت امام محمدباقر(ع) مشغول غسل دادن بدن شریف پدر بزرگوارشان بودند، افراد حاضر در آنجا به‌شدت و بلندبلند می‌گریستند. وقتی امام‌باقر(ع) مقداری بدن شریف پدر را حرکت دادند، چشمان آن جماعت به زخم‌هایی در پشت کتف امام زین‌العابدین(ع) افتاد که پوست آن منطقه از بدن را جمع کرده و سیاه شده بود و در این حال، گریه حضار بیشتر و بلندتر شد. برخی افراد از امام‌باقر(ع) سؤال کردند که: «ای پسر رسول خدا(ص)! در کربلا با چه حربه‌ای بر پشت کتف پدر بزرگوارتان زده بودند که در طی این قریب به سی سال، بهبود نیافته بود؟» امام محمدباقر(ع) فرمودند: «این زخم‌ها مربوط به ضربات کربلا نیست. پدرم هر شب لباس، خرما و غذا به دوش می‌گرفت و به در خانه فقرای مدینه، شیعه، سنی، یهودی و مسیحی می‌برد. این اثر همان انبان‌هاست». (کشف‌الغمه، ج۲، ص۷۷).